

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر خاطرات مرحوم دکتر عنایت‌الله رضا

چپ‌ها اینگونه بودند

■ **شاهد توحیدی**



استاد دکتر عنایت‌الله رضا (۱۳۸۹–۱۲۹۹) اندیشمند، پژوهشگر، مؤلف، مترجم، عضو شورای عالی علمی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی و نیز از فعالان سیاسی سابق جریان چپ در تیرماه ۱۳۸۹ پس از مدت‌ها نبرد با بیماری و چند هفته میان اتمام و هوشیاری در گذشت و پیش‌کش با حضور شماری از دوستدارانش در تهران به خاک سپرده شد. پس از مرگش مطالب بسیاری دربارهٔ او، زندگی و آثارش از طریق رسانه‌های مختلف انتشار یافت. در اینجا قصد نداریم حتی با گزارش کوتاه دربارهٔ زندگی وی تکرار مکررات کنیم. استاد رضا دربارهٔ زندگی خودش مطلبی نوشته به‌ویژه در باب دوره‌ای از زندگی‌اش که یکسره صرف فعالیت بر ضد حکومت پهلوی و تحقق یافتن آرمان‌هایش شده و نکات و مباحثی که برای ما به قلم آورده است. همچنین دفتری از تأملات فلسفی و اندیشه‌ورزی‌هایش را در خصوص شماری از مسائل از خود بر جای نهاده است. امیدواریم آن زندگینامه خودنوشت همراه با دفتر اندیشه‌های وی انتشار یابد تا خوانندگان علاقه‌مند از راه اطلاعات دستِ اول و حرف‌های ناگفته به قلم خود او با آشناتر شوند.

کتابی که دربارهٔ آن سخن می‌رو، متن پیاژه و بازنگاری شدهٔ ۲۳ گفت‌وگو با استاد ضاقت. گردآورندگان این اثر، از همکاران او در مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی هستند. استاد رضا از سال ۱۳۶۵ به جمع مؤلفان دایره‌المعارف پیوست و امکان یافتیم چند سالی از مصاحبتش برخوردار باشیم. استاد رضا از سال‌ها پیش از آنکه به جرگهٔ اصحاب دایره‌المعارف پیبوند، همه توان و وقتش را صرف پژوهش و نگارش می‌کرد. او با وجدان و دقت علمی و نیز عشق و شوروی فراوان به تاریخ و فرهنگ ایران زمین، به‌ویژه بخش‌های شمال و شمال غربی ایران فرهنگی که آماج چندین و چندگونه مطامع



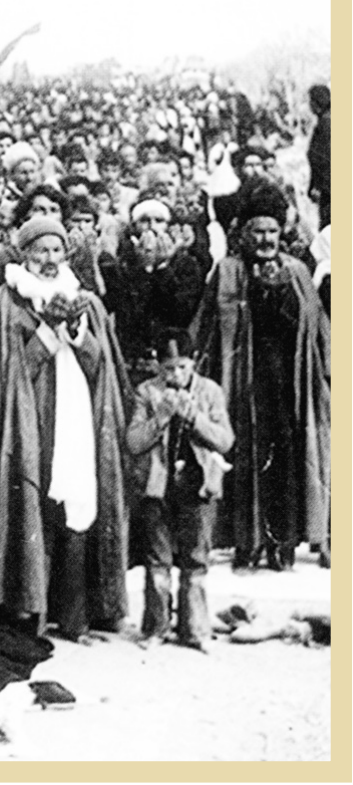
سوء بوده است و در عین حال با حساسیتی عاطفی کندوکاو می‌کرد و قلم می‌زد. او مردی بر خاطر، به اطلاع روزگار دیده بود و هر گاه به مناسبتی موضعی به میان می‌آمد که دربارهٔ آن اطلاع یا خاطراتی داشت، حرف‌هایش شنیدنی می‌شد، به‌ویژه در زمینه‌های فکری و سیاسی که عمرش را بیشتر در آنها صرف کرده بود. فراهم‌آوردن‌گانه اثر آقایان عبدالحسین آذرنگ، علی بهرامیان، صادق سجادی و علی همدانی در مقدمه خود بر این کتاب آورده‌اند:

«استاد رضا ذاتاً بسیار مؤدب، محبوب، حتی قدری خجول و مایل به گوشه‌گیری بود. کسی او را می‌یافت یا باز می‌آورد که سرایش را می‌گرفت و او را به سخن وای داشت. او از جنجال، عُوفا و حضور در نشته‌های بسیاری خودداری ورزید. در دوره‌ای که آماج شدید‌ی از سوی شماری از هم‌مسئلان قدیمش قرار گرفت، سکوت را بر پاسخگویی ترجیح داد و حتی گاه نظاره‌گر میدانی شد که بیپایی‌وار چند سو در آن میدان به او می‌تاختند. می‌شد در رنج و آشکارا در او حس کرد، به‌ویژه پس از مرگ همسر همدم و همراهش که با به پای او همه افت و خیزها را تاب آورده بود. ما که همگار او بودیم و طی سال‌ها تراشیده شدن و شکستن تدریجی‌اش را به چشم می‌دیدیم و احساس می‌کردیم و در عین حال فرو خفتن شمع وجود چندین و چند استاد دیگر، برآزگران کم‌نظیر، جانشین‌ناپذیر و ثروت‌های فرهنگی را از نزدیک دیده بودیم، نمی‌توانستیم نگران استنادی نباشیم که از دست بروند، اما حرف‌هایشان را زنده

باشند. البته مانند شما خوانندگان از حقیقت ماجراهای این استادان از جمله استاد رضا آگاه نیستیم. استاد رضا بارور ترین سال‌های عمرش را چالش‌جویانه گذراند. در دنیایی که او در آن سمر می‌کرد، با آن مناسبات، کشاکش‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌های سیاسی شاید کمتر بتوان روایت‌هایی یافت که منطبق بر هم یا حتی نزدیک به هم باشد. سال‌های سال باید بگذرد تا گفته‌ها و شنیده‌ها، نوشته‌ها و سندها، آه‌ها و دفاع‌ها، محال رویدادها از تب و تاب بیفتند تا خطوط چهره‌ها

اندک اندک شکل بگیرد، به ثباتی نسبی برسد و آنچه جامعه در نهایت واقعیت می‌داند با حقیقت می‌پندار، در معرض دآوری‌های دقیق‌تر و مصنفانه‌تری قرار بگیرد. ما از دوستداران استاد رضا هستیم، اما به آنچه او درباره خود و گذشته‌اش می‌گوید، شاید همان قدر آگاه باشیم که شما آگاهیده و نه پیش‌وارث دعواهای سیاسی او نیستیم، زیرا نه آن دعواها را به چشم دیده‌ام و نه از حقیقت ماجراها آگاهی داریم، بلکه فقط گوشیدیم تا استاد رضا سکوت درناکش را بشکند و از خود، گذشته، ماجراها و مده‌هایش بگوید.»

محمدمحمدباقر موحدابطحی



بازخوانی فصلی از انقلاب اسلامی در شهر اقلید

به رهبری آیت‌الله سیدمحمدباقر موحدابطحی پس از ۴۰ سال

نمادی از یک پیوند عقیدتی

۱۳۸۷ | ۱۳۸۶ | ۱۳۸۵ | ۱۳۸۴ | ۱۳۸۳

محمد امیری سوادکوهی

در روز هایی که بر سا می گذرد، به جهلمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک می شویم. از سوی دیگر، ایام حاضر مصداق است با سالروز از تحال فقیه اهل بیت مرحوم آیت‌الله سیدمحمدباقر موحدابطحی که در رهبری جریان انقلاب در شهر اقلید، نقشی به سبزا داشت. مقالی که هم اینک پیش روی شماست، به وقایع انقلاب در شهر اقلید و نقش آیت‌الله موحدابطحی در آن پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

۱۳۸۷

بی‌تردید رهبری و اوج‌گیری جریان انقلاب اسلامی در شهر اقلید، مرهون رهبری و دوران‌دیشی زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمدباقر موحدابطحی است. آن بزرگ در طول مدت نهضت اسلامی در این شهر، با لحاظ تمامی شرایط و فرصت‌ها و تنگناها، به فرماندهی مبارزات دینی و سیاسی مردم پرداخت که یکی از مهم‌ترین فرازهای آن به شرح ذیل است:

■ **شبی تاریخی در تاریخچه نهضت انقلاب اسلامی در شهر اقلید**

از آنجا که علامه مجاهد موحدابطحی، هر شب در یکی از مساجد و حسینیه‌های شهر اقلید سخنرانی داشتند و مرکز اصلی و جماعت و جمعه ایشان مسجد جامع بود و بعد مسجد صاحب الزمان (ع) بر این کتاب آورده‌اند:
و حسینیه بازار که در مرکز شهر واقع شده‌اند و بیشترین کانون‌های تجمع عمومی می‌راکز بود، در یکی از شب‌های تیرماه ۱۳۵۷ اعلام شد که اقامه نماز و سخنرانی علامه موحد ابطحی با حضور مؤمنین همه مساجد در مسجد و حسینیه صاحب‌الزمان (عج) پس از اقامه نماز مرحوم علامه برگزار می‌شود. آن شب نیز مقرر شد که برادر ایشان، حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید محمدرضا موحد ابطحی ، داماد حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید محمدرضا موسوی گلپایگانی در مسجد جامع اقامه نماز نمایند و سپس با انبوه جمعیت، طبق برنامه قبلی و همگام با مساجد دیگر به مسجد صاحب‌الزمان (عج) بروند.

■ **مسدود حکم دستگیری مرحوم علامه توسط ساواک**

ساواک که در جریان این حرکت عمومی پس از آن سخنرانی حماسی و انقلابی مرحوم علامه قرار گرفته بود و از انبوه جمعیت شب و سخنرانی علامه مجاهد هراس داشت، تصمیم به دستگیری معظم‌له قبل از تجمع مردم و سخنرانی می‌گیرد و



نماز صبح به امامت علامه ابطحی اقامه شد، اما گویی مزدوران ساواکی که در کمین بودند، اجازه تعقیبات نماز را ندادند و جمع زیادی از نیروهای ساواک، مسلحانه به مسجد هجوم آوردند و در میان بهت و حیرت مردم، مرحوم علامه را دستگیر کردند. مردم به‌مقابله برخاستند و درگیری شد، اما جمعیت غافلگیر شده و بی سلاح و بی‌دفاع در مقابل افراد مزدور مسلح نتوانست کاری از پیش ببرد…

عاریخ

کفت و کوک ۸۸۴۹۸۴۷۹



بازنمایی تابلوی نقاشی یکی از رهبران انقلاب در شهر اقلید

۱۳۸۷ | ۱۳۸۶ | ۱۳۸۵ | ۱۳۸۴ | ۱۳۸۳

۱۳۸۷ | ۱۳۸۶ | ۱۳۸۵ | ۱۳۸۴ | ۱۳۸۳

ایشان گذاشتند که در این حال مردم زیادی سینه برهنه کردند و جلو آمدند. اگر می‌خواهید بشکافید باید تمام این سینه‌ها دریده شود تا به علامه مجاهد برسید. مرحوم ابطحی نیز در ۵۰ متری همین صحنه درگیری بودند. فریاد «الله اکبر»، «خمینی رهبر»، «بطحی سید و سرور»، «مرگ بر شاه…» در فضا پیچید. تیر هوایی غوغا می‌کرد. صدای الله اکبر و صفیر گلوله در این شب پر حادثه در هم تنیده بود. مردم را با قنداق تفنگ و باتوم می‌زدند. مرحوم ابطحی با شنیدن این وضعیت از منزل بیرون آمدند و در میان جمعیت با صدای غرای همیشه‌جدی فرمودند: «بطحی منم، این مردم ابطحی نیستند.ای یزیدی‌ها مردم را نزنید». اما بین آنها بماند، چراکه خطر شلیک گلوله و ترو و شهادت ایشان جدی بود و خطر ارتش به طغیان می‌زدند: «درو بر خمینی»، «سلام بر ابطحی»، «مرگ بر پهلوی»، «ما همه خمینی هستیم»، «ما همه ابطحی هستیم» و این قسمت در حقیقت پاسخی بود به مرحوم علامه که فرمودند: ابطحی منم و یک نفرم نه همه مردم که به خاطر یک نفر همه را می‌زنید و مردم، به ساواکی‌ها فه‌ماندند که یعنی سید و سرور و آقای ما تنها نیست، او همه چیز ماست و وجودما همه لبریز از عشق او، ما هم یک واحدیم.

ایشان گذاشتند که در این حال مردم زیادی سینه برهنه کردند و جلو آمدند. اگر می‌خواهید بشکافید باید تمام این سینه‌ها دریده شود تا به علامه مجاهد برسید. مرحوم ابطحی نیز در ۵۰ متری همین صحنه درگیری بودند. فریاد «الله اکبر»، «خمینی رهبر»، «بطحی سید و سرور»، «مرگ بر شاه…» در فضا پیچید. تیر هوایی غوغا می‌کرد. صدای الله اکبر و صفیر گلوله در این شب پر حادثه در هم تنیده بود. مردم را با قنداق تفنگ و باتوم می‌زدند. مرحوم ابطحی با شنیدن این وضعیت از منزل بیرون آمدند و در میان جمعیت با صدای غرای همیشه‌جدی فرمودند: «بطحی منم، این مردم ابطحی نیستند.ای یزیدی‌ها مردم را نزنید». اما بین آنها بماند، چراکه خطر شلیک گلوله و ترور و شهادت ایشان جدی بود و خطر ارتش به طغیان می‌زدند: «درو بر خمینی»، «سلام بر ابطحی»، «مرگ بر پهلوی»، «ما همه خمینی هستیم»، «ما همه ابطحی هستیم» و این قسمت در حقیقت پاسخی بود به مرحوم علامه که فرمودند: ابطحی منم و یک نفرم نه همه مردم که به خاطر یک نفر همه را می‌زنید و مردم، به ساواکی‌ها فه‌ماندند که یعنی سید و سرور و آقای ما تنها نیست، او همه چیز ماست و وجودما همه لبریز از عشق او، ما هم یک واحدیم.

■ **ضرب و شتم حجت‌الاسلام سید محمدرضا موحد ابطحی توسط ساواک**
درگیری ادامه داشت. مردم با دیدن این وضعیت، به چوب و سنگ و سلاح سرد مسلح شدند و به جان نیروهای امنیتی و ژاندارم‌ری افتادند و آنها هم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. اوضاع وخیم شد و مزدوران حکومت خشمگین از اوضاع پیش آمده به مردم داخل کوچه حصار حمله‌ور شدند. گویا متوجه شده بودند که حجت‌الاسلام حاج سید محمدرضا موحد ابطحی در میان این جمعیت است و اطلاعشان نیز درست بود. به وسط جمعیت رسیدند و برادر مرحوم علامه را مشاهده کردند. نیروهای ساواک به ایشان حمله بردند و عیاز از دوش شده و عمامه از سر ایشان برداشتند و با قنداق تفنگ و باتوم، ایشان را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به گونه‌ای که استخوان ساق پای وی را هم شکستند که هنوز آثار آن در پای ایشان هست. دو تن از روحانیون مبلغ دیگر هم بودند که با دیدن صحنه به درون خانه‌ای پناه بردند، اما حجت‌الاسلام سیدمحمدرضا موحدابطحی با آن وضعیت دلخراش در میدان ماندند و هر چه مردم التماس و

اصرار کردند که ایشان هم بروند، قبول نکردند و فرمودند: «اینجا میدان نبرد و جهاد با رژیم فاسد و مظهر ظلم و فساد است، من از میدان جهاد خارج نمی‌شوم و از طرفی اینها قصد جان برادرم آنسید محمد باقر را دارند، جان من از جان برادرم و این مردم مجاهد و فداکار عزیزتر نیست. هرچه سر همه آمد، سر من هم بیاید. ما درس آموخته کربلا و عاشورا هستیم و اینجا میدان عمل به آن آموزه‌ماست.»

■ **تغییر تاکتیک ساواک جهت دستگیری علامه ابطحی**

بالاخره با ضرب و شتم برادر علامه مجاهد، صبر و تحمل مردم تمام شد و با تمام وجود در برابر دژ‌خیمان رژیم مقاومت کردند. آنها نیز دیدند که حریف مردم نمی‌شوند، ظاهرآ با کسب تکلیف یا با تغییر تاکتیک، اعلام کردند از دستگیری علامه مجاهد منصرف شده‌اند و گفتند: متفرق شوید و به خانه‌هایتان برگردید، اما مردم به صداقت این خیا‌تسکاران امید نداشتند. بالاخره آنها صحنه را ترک کردند و رفتند، ولی مردم در صحنه حضور داشتند.

■ **سختخان مرحوم علامه در آن شب تاریخی**

مرحوم علامه موحد ابطحی در حالی که پاسی از شب گذشته بود، به میان مردم آمدند و فرمودند: «من امشب می‌خواستم در جمع شما مردم در مسجد صاحب‌الزمان (عج) بگویم؛ ششاه یک فرد جانی و خائن و ظالم است و یک حکومت یافی بر جامعه اسلامی ما حکومت می‌کند و عوامل یک حکومت خائن و دستمگر هم نمی‌توانند آدم‌های خادم و عادل باشند، اما با این‌ین حوادث من نتوانستم صحبت کنم ولی با جنایاتی که اینها کردند و اعمال زشتی که مرتکب شدند، خودشان چهره پلید خود و اربابانشان را روشن و آشکار ساختند. آنچه را امشب می‌خواستید از زبان من بشنوید، امشب به چشم خود دیدید که با گوشت و پوست بدنتان لمس کردید و… و سپس مرحوم علامه فرمودند: «شما امشب به خاطر من به رنج و زحمت افتادید و مسود اهانت و ضرب و شتم واقع شدید. من شرمنده شما مردم مؤمن، مسلمان، قهرمان و فدایی امام زمان (عج) هستم. اجر شما با خداست. شما در راه خدا و به اهتزاز در آوردن پرچم اسلام و مکتب تشیع و به فرمان امام خمینی یک رهبر الهی و مرجع دینی جهاد می‌کنید. علیه یک نظام فاسد و ظالم مبارزه می‌کنید، تا همین اندازه امشب پادشاه مجاهدان راه خدا را دریافت می‌کنید. حالا به خانه‌هایتان برگردید، من راضی نیستم. به خاطر من بیش از این به زحمت بیفتید…»، اما مردم حاضر به ترک صحنه نبودند، اقا‌صوار کردند و فرمودند: «**خدا حافظ همه ماست و روح‌الحافظین است.**»

■ **متفرق شدن مردم به امر علامه مجاهد**
با دستور علامه مجاهد، مردم متفرق شدند، تعدادی نیز تصمیم گرفتند بمانند، اما به آنها محرمانه تقمیم شد که می‌خواهند آخر شب محل استقرار مرحوم علامه را تعویض کنند تا اگر نیروهای ساواک در غیاب مردم بازگشتند، به علامه مجاهد دسترسی پیدا نکنند. آن شب بالاخره با همه خطرات و خطراتش به پایان رسید و به اذان صبح منتهی گشت. فضا آرام و غرق سکوت بود. مردم خسته از حوادث شب، دمی آرمیده بودند که صدای دلتواز مؤذن و آوای ملکوتی اذان پیچید.

■ **دستگیری غافلگیر کننده ساواک**
شهرباننده‌داران و بیداران آن شب راهی مسجد جامع شدند و قبل از همه، علامه مجاهد با تنی چند هم‌راهان، با صلابت و ایستادگی و طغیان سیمایی نورانی وارد مسجد شدند و جمعیت نیز آمدند، اما نه جمعیت سرر شب که از تمام شهر بودند. نماز صبح به امامت مرحوم علامه اقامه شد، اما گویی مزدوران ساواکی در کمین بودند، اجازه تعقیبات نماز داده نشد که جمع زیادی از نیروهای ساواک، مسلحانه به مسجد هجوم آوردند و در میان بهت و حیرت مردم، سید محمدباقر ابطحی دامتی بر کانه برخواستند و درگیری شد، اما جمعیت غافلگیر شده و بی‌سلاح و بی‌دفاع در مقابل افراد مزدور مسلح نتوانست کاری از پیش ببرد. مزدوران ساواک مرحوم علامه را ربودند و به سرعت از معرکه خارج شدند.

■ **انتقال علامه مجاهد به شیراز و تحصن مردم**

کمی بعد مردم متوجه شدند علامه مجاهد را به شیراز انتقال داده‌اند. خبر در شهر پیچید، مردم به مسجد جامع سرزیر شدند و بر اتفاق افتاده تأسف می‌خوردند و از اینکه چرا شب را برای استراحت به خانه رفته‌اند. برخی می‌گفتند: ای کاش آقا امروز صبح به مسجد نیامده بودند و اگر هم یک روز و دو روز نمی‌آمدند، آن جانی‌ها دست بردار نبودند و آقا هم کسی نبود که مسجد و نماز جماعت را ترک کند. به هر روی ضجه و ناله مردم بلند شده بود و فضای مسجد جامع آکنده از آه و ناله مردم. چشمی نبود که در فراق و غیاب ایشان و این‌ حادثه تلخ نگردد، گویی در و دیوار مسجد هم با مردم غمزه می‌گریست. مردم با شجاعت و بصیرت شعراهایی انقلابی در حمایت از امام خمینی و آزادی قوری آیت‌الله حاج سید محمدباقر موحدابطحی سر می‌دادند. با روشن شدن هوا، جمعیت انبوه اما با ماتم و اندوه در میدان فعلی شهدا جمع شدند و در خیابان تحصن کردند و جمع زیادی هم اداره خبارت و پست و

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

</